حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

سال یازدهم، شماره ۲۵۶/ ۹ اسفند ۱۴۰۴/ ۲۸ فوریه ۲۰۲۶

حفاظت از غیرنظامیان در زمان جنگ

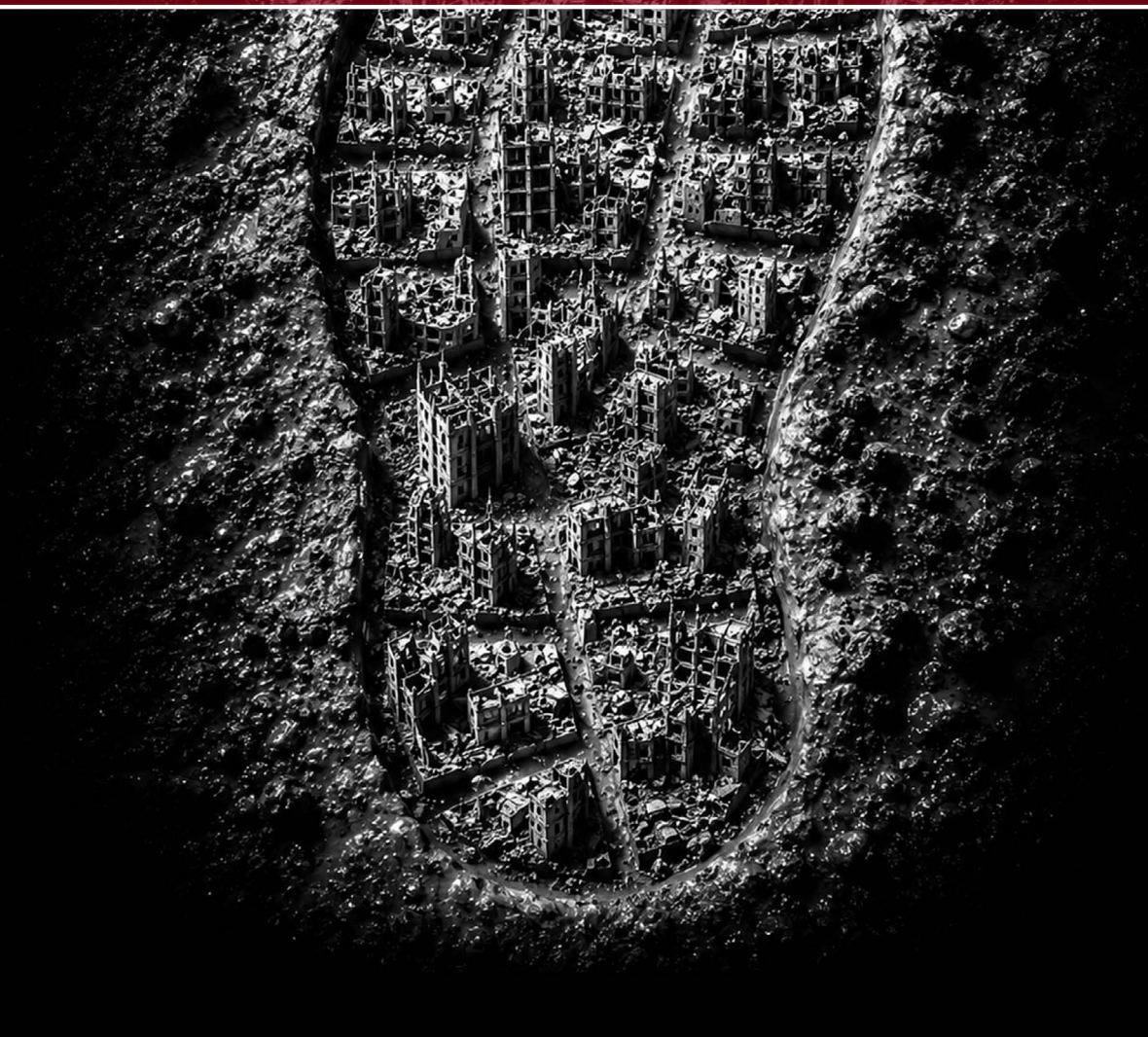

IRAN HUMAN RIGHTS (IHRNGO)
سازمان حقوق بشر ایران

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران/ محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: یادداشت حقوقی: نقی محمودی؛ مصاحبه‌ها: مینا موحد

صفحه‌بندی: ماهور خوش‌قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت هایی که از روزنامه‌نگاران و اشخاص دریافت می‌شود نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.

در این شماره می‌خوانید:

حفظ حقوق و حفاظت از زندانیان در زمان جنگ

حفاظت از حقوق غیرنظامیان در جنگ

شکاف میان قانون و واقعیت میدان در شرایط جنگ

کودکان، نخستین قربانیان خاموش جنگ

فراتر از میدان نبرد: جنگ چگونه زندگی عادی را بازتعریف می‌کند

حفظ حقوق و حفاظت از زندانیان در زمان جنگ

نقی محمودی

مجازات حبس با لحاظ اهداف و فلسفه‌ی مجازات‌ها، صرفاً به‌منظور سلب آزادی به‌صورت موقت یا دائم از محکوم‌علیه است. بنابراین، مجازات حبس نباید منتهی به حدوث و ورود خسارات و صدمات روحی و جسمی به محکوم‌علیه شود.

این موضوع باید در هر شرایطی در مورد زندانیان رعایت شود؛ چه در وضعیت عادی و چه در وضعیت بحرانی و جنگی.

حفظ جان و سلامتی زندانیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. امکانات بهداشتی و درمانی باید بدون محدودیت در اختیار زندانیان باشد. محکوم‌علیه زندانی نباید در مدت حبس بیمار شوند و یا بیماری‌شان در مدت مذکور توسعه یافته و یا رو به وخامت گراید. همچنین باید سلامت روحی و جسمی زندانیان در وضعیت عادی و بحرانی، مثل جنگ، شورش، انقلاب و بلایای طبیعی، حفظ شود.

حفاظت از زندانیان در دوران جنگ و شرایط بحرانی، بر اساس حقوق بین‌الملل بشردوستانه، به‌ویژه کنوانسیون چهارم ژنو، دولت‌ها در زمان جنگ از مسئولیت محافظت از زندانیان معاف نیستند و هدف قرار دادن زندان‌ها مصداق جنایت جنگی است. جان و کرامت بازداشت‌شدگان در تمامی شرایط باید محافظت شود.

مهم‌ترین چارچوب‌های قانونی و استانداردهای حفاظتی عبارت‌اند از:

الزامات حقوق بین‌الملل، کنوانسیون‌های ژنو

اماکن حفاظت‌شده: بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها اماکن غیرنظامی حفاظت‌شده هستند و نباید در مناطق جنگی یا در معرض خطر مستقیم حملات نظامی قرار گیرند.

تأمین نیازهای اولیه: مقامات مسئول موظف به تأمین امنیت، آب، غذا و خدمات درمانی کافی برای زندانیان در هر شرایطی هستند.

رویه‌های اضطراری و آزادی موقت بر اساس آیین‌نامه‌ها و قوانین داخلی بسیاری از کشورها در وضعیت‌های اضطراری، راهکارهایی برای کاهش خطرات پیش‌بینی شده است:

تخلیه و انتقال: انتقال سریع و امن زندانیان از مناطق جنگی یا پرخطر به پناهگاه‌ها یا زندان‌های امن در مناطق دور از درگیری.

آزادی اضطراری: اعطای مرخصی، آزادی مشروط یا تبدیل قرار تأمین، با اخذ وثیقه یا کفالت، برای خارج کردن زندانیان از محیط پرخطر.

حقوق اساسی بازداشت‌شدگان در جنگ

نظارت بین‌المللی: سازمان‌هایی مانند کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC) حق دارند برای نظارت بر شرایط نگهداری و تأمین سلامت زندانیان به بازداشتگاه‌ها دسترسی پیدا کنند.

ارتباط با بیرون: حفظ حق تماس و ملاقات

زندانیان با خانواده و دسترسی به وکیل، برای پیگیری وضعیت و سرنوشت آن‌ها.

زندانیان در وضعیت جنگی و بحرانی باید از دادرسی عادلانه برخوردار باشند. بازداشت و محاکمه باید با رعایت شرایط قانونی، حق دفاع و اصل برائت صورت گیرد. بازداشت خودسرانه و ناپدیدسازی قهری در تعارض با اصول دادرسی عادلانه و ممنوع است.

در شرایط بحرانی، مثل جنگ داخلی و اشغال نظامی، خطر نقض حقوق افزایش می‌یابد؛ مواردی از قبیل ازدحام شدید جمعیتی در زندان‌ها، کمبود آب، غذا، دارو و امکانات بهداشتی و درمانی، قطع ارتباط با خانواده و وکیل و یا استفاده سیاسی، نظامی و سپر انسانی از زندانیان.

پیامد نقض حقوق زندانیان می‌تواند به‌عنوان جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت و نقض جدی حقوق بشر تلقی و تحت پیگرد دیوان کیفری بین‌المللی قرار گیرد.

حفظ حقوق زندانیان در اسناد بین‌المللی:

حفظ حقوق در اسناد بین‌المللی، از مهم‌ترین موضوعات حقوق بشر است. جامعه‌ی بین‌المللی با تصویب مجموعه‌ای از قواعد، معاهده‌ها و اصول تلاش کرده است تا حتی افرادی که آزادی‌شان سلب شده، از کرامت انسانی و حقوق بنیادین خود برخوردار باشند.

یک ـ اعلامیه جهانی حقوق بشر:

اعلامیه جهانی حقوق بشر، یکی از معاهده‌های بین‌المللی در خصوص حفظ حقوق متهمان و زندانیان است.

ممنوعیت شکنجه و رفتار غیرانسانی در ماده‌ی پنج

حق برخورداری از دادرسی عادلانه در مواد ده و یازده

میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی:

این میثاق در سال ۱۹۶۶ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شده است.

در این میثاق بین‌المللی، ممنوعیت شکنجه و رفتار تحقیرآمیز در ماده‌ی هفت،

لزوم رفتار انسانی با افراد محروم از حق آزادی در ماده‌ی ده،

تفکیک متهمان از محکومان و توجه ویژه به اصلاح و بازپروری زندانیان، مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.

دو ـ معاهده‌ی بین‌المللی منع شکنجه:

جلوگیری از شکنجه و رفتارهای تحقیرآمیز و غیرانسانی در مورد زندانیان

مجازات مرتکبان شکنجه و رفتارهای غیرانسانی در زندان‌ها

فراهم کردن امکانات نظارت و شکایت

حفظ و تأمین امنیت جان زندانیان در شرایط جنگی در آیین‌نامه‌ی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی:

در نظام حقوقی و آیین‌نامه‌ی سازمان زندان‌های ایران، حفاظت از جان زندانیان در شرایط جنگی و بحرانی از طریق بخشنامه‌های اضطراری

اقدامات لازم در مورد حفظ جان زندانیان در مناطق جنگی و در وضعیت اضطراری پیش‌بینی شده است که امکان انتقال، اعطای مرخصی و آزادی موقت را برای تضمین امنیت جانی آنان فراهم می‌کند.

قوانین و رویه‌های اجرایی مرتبط با این موضوع به شرح زیر دسته‌بندی می‌شوند:

۱. مصوبه‌ی شماره ۲۱۱ شورای عالی قضایی، ویژه‌ی مناطق جنگی و اضطراری

بر اساس این بخشنامه‌ی تاریخی که در زمان وضعیت‌های اضطراری، مانند جنگ، کاربرد دارد، دادسراها و مقامات قضایی موظف به انجام اقدامات زیر هستند:

تسهیل در صدور قرارها: بررسی سریع وضعیت زندانیان و اقدام برای تبدیل قرار تأمین، پذیرش وثیقه یا کفالت متناسب اقدامات لازم در مورد حفظ جان زندانیان مناطق جنگی در وضعیت اضطراری ـ مرکز پژوهش‌ها.

آزادی موقت و مشروط: خارج نمودن زندانیان بی‌خطر، مانند محکومان جرایم مالی، غیرعمد و خرد، از زندان با اخذ وثیقه یا کفالت تا زمان رفع وضعیت بحرانی فراخوان اجرای مصوبه‌ی ۲۱۱، آزادی زندانیان در پی حملات جنگی ـ کانون حقوق بشر ایران.

انتقال زندانیان خطرناک: هماهنگی با ضابطین و نیروهای نظامی جهت انتقال زندانیان مرتکب قتل و مجرمان خطرناک به اماکن امن یا زندان‌های سایر شهرستان‌ها اقدامات لازم در مورد حفظ جان زندانیان مناطق جنگی در وضعیت اضطراری ـ مرکز پژوهش‌ها.

۲. آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها، موضوع حوادث غیرمترقبه

در آیین‌نامه‌ی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، که مبتنی بر سند تحول قضایی است، تمهیداتی برای شرایط بحرانی در نظر گرفته شده است:

مواقع بحرانی و حوادث غیرمترقبه: در صورتی که شرایط خاصی نظیر حوادث طبیعی، جنگ یا شیوع بیماری‌های خطرناک رخ دهد، رئیس سازمان زندان‌ها مراتب را جهت اتخاذ تدابیر مقتضی، از جمله خروج اضطراری یا انتقال، به رئیس قوه قضاییه اعلام می‌کند.

وظایف یگان حفاظت: یگان حفاظت سازمان موظف است در زمان اغتشاشات، کنترل شورش‌ها و موقعیت‌های مخل امنیت، مستقیماً برای برقراری نظم و ایمنی فیزیکی مؤسسات کیفری اقدام کند. (ماده‌ی ۱۴ آیین‌نامه‌ی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور)

متأسفانه در جریان جنگ اول و دوم آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی، هیچ‌گونه اقدامات تسهیلی جهت آزادی موقت زندانیان در زمان جنگ برای زندانیان فراهم نشد. حتی با وجود این‌که در جنگ اول، زندان اوین هم مورد حمله‌ی موشکی و پهپادی قرار گرفت، این امکان برای زندانیان در نظر گرفته نشد.

حفاظت از حقوق غیرنظامیان در جنگ

مینا موحد

جنگ، در ذات خود فعالیتی خشونت‌آمیز و بی‌رحم است و همیشه غیرنظامیان به ویژه زنان، کودکان و سالمندان در میدان‌های جنگ قربانی می‌شوند و بیشترین هزینه را می‌پردازند و کرامت انسانی آنها بیشترین فشار را تحمل می‌کند. قوانین و کنوانسیون‌های بین المللی از جمله کنوانسیون ژنو بر این اصول بنیادین استوار است که غیرنظامیان نباید هدف حمله مستقیم قرار گیرند و نیروهای نظامی موظف‌اند میان اهداف نظامی و غیرنظامی تفاوت قائل شوند. هرگونه حمله عمدی به غیرنظامیان یا اموال غیرنظامی، جنایت جنگی محسوب می‌شود. علاوه بر این، در حملات نظامی باید تناسب میان مزیت نظامی و تلفات غیرنظامیان رعایت شود؛ یعنی تلفات غیرنظامیان نباید بیشتر از آنچه برای رسیدن به هدف نظامی لازم است باشد.

همچنین کنوانسیون ژنو، حفاظت ویژه‌ای برای اماکن و تأسیسات غیرنظامی مانند بیمارستان‌ها، مدارس و اماکن مذهبی قائل است و نیروهای نظامی حق استفاده از غیرنظامیان به عنوان سپر انسانی را ندارند. این اصول تلاش می‌کند حتی در دل خشونت جنگ، کرامت و جان انسان‌های غیرنظامی حفظ شود و از فجایع گسترده پیشگیری کند.

اما رعایت این اصول تنها بخشی از چالش‌های عملی آن است. در جنگ‌های مدرن و عملیات‌های دقیق با پهپادها هم نمی‌توانند تلفات انسانی را حذف کنند. حتی گاهی تلفات عمدی برای ایجاد رعب و کاهش روحیه دشمن ایجاد می‌کنند که خود مصداق جنایت جنگی، اما واقعیت تلخ میدان‌های جنگ است.

در این میان مسائل حقوقی و سیاسی پیچیده‌تر هم می‌شوند وقتی مصونیت برخی دولت‌ها، ضعف سازوکارهای اجرایی و محدودیت منابع نهادهای بین‌المللی باعث شده بسیاری از جنایات جنگی بدون پیگرد باقی بمانند یا رسیدگی به آنها سال‌ها طول بکشد.

از بعد اجتماعی نیز جنگ‌ها ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جوامع را دگرگون می‌کنند، روابط انسانی را بر هم می‌زنند و موجب تغییرات طولانی‌مدت در رفتارها، هنجارها و ارزش‌ها می‌شوند. کودکان، به عنوان آسیب‌پذیرترین گروه غیرنظامیان در معرض خطر مستقیم و غیرمستقیم این مشکلات قرار دارند؛ از فقدان امنیت و آموزش گرفته تا پیامدهای روانی و اجتماعی طولانی‌مدت.

با این حال تجربه نشان می‌دهد تلاش برای انسانی‌تر کردن جنگ هر چند دشوار و ناکامل، اما تا حدودی قابل تحقق است. دقت بالاتر عملیات نظامی، توسعه قوانین بین‌المللی و افزایش آگاهی عمومی نسبت به حقوق غیرنظامیان به ویژه کودکان نشان می‌دهد امکان کاهش آسیب‌ها و حفاظت از جان افراد وجود دارد، هرچند نیازمند اراده سیاسی، نظارت مستقل و حساسیت‌های اجتماعی است. چنان که می‌بینیم جنبش‌های اجتماعی و فشار افکار

جمعی نقش مهمی ایفا کرده‌اند در تبدیل قواعد حقوقی به واقعیت ملموس میدانی.

در نهایت می‌توان گفت حفاظت از غیرنظامیان تنها یک موضوع حقوقی نیست بلکه آزمونی است برای وجدان جهانی؛ یک مسأله انسانی، اجتماعی و اخلاقی که نیازمند هماهنگی قوانین و سیاست‌ها، شفافیت نهادها، آموزش و فرهنگ‌سازی در سطح جوامع و نهادهای بین‌المللی است تا بتواند جلوی فجایع انسانی را بگیرد و کرامت و امنیت انسان‌ها را حتی در شرایط جنگی حفظ کند.

«انسانی کردن جنگ؛ مأموریتی دشوار برای حقوق بین‌الملل»

تلاش برای «انسانی‌کردن جنگ» از بنیاد با یک تناقض روبه‌روست: چگونه می‌توان برای پدیده‌ای که ذاتاً بر خشونت استوار است، قواعدی انسانی وضع کرد؟ با این حال، حقوق بشردوستانه بین‌المللی کوششی است برای محدود کردن رنج انسان‌ها در این شرایط.

البته حقوق بین‌الملل در دهه‌های اخیر از نظر تدوین قواعد و ایجاد نهادهای قضایی پیشرفت داشته، اما این پیشرفت‌ها الزاماً به معنای اجرای مؤثر این قواعد در عمل نبوده است. تجربه‌های مختلف نشان می‌دهد میان صلاحیت حقوقی نهادهای بین‌المللی و امکان عملی اجرای تصمیمات آن‌ها فاصله‌ای قابل توجه وجود دارد؛ فاصله‌ای که ریشه در عواملی مانند عدم همکاری دولت‌ها، محدودیت منابع و ملاحظات سیاسی دارد.

در گفت‌وگو با دکتر پیام اخوان، استاد ارشد حقوق بین‌الملل، به نقطه تلاقی میان حقوق بین‌الملل و چالشهای اجرای آن می‌پردازیم، جایی که حفاظت از غیرنظامیان به یکی از پیچیده‌ترین چالش‌ها تبدیل می‌شود.

با وجود قوانین و چهارچوب‌هایی مانند کنوانسیون ژنو، چرا ما هنوز شاهد تلفات گسترده غیر نظامیان و جنایات جنگی هستیم؟

نخستین نکته‌ای که باید به آن اشاره کنم این است که حقوق بشردوستانه بین‌المللی یا همان حقوق جنگ، تلاشی است برای انسانی‌تر کردن جنگ، پدیده‌ای که ذاتاً غیرانسانی است. از همین‌جا با یک دشواری بنیادین روبه‌رو می‌شویم یعنی تلاش برای اعمال محدودیت بر فعالیتی که ماهیتاً خشونت‌بار است.

با این حال، اصل اساسی حقوق بشردوستانه، تفکیک میان اهداف و نیروهای نظامی از یک‌سو و غیرنظامیان و اموال غیرنظامی از سوی دیگر است. هرگونه حمله عمدی به غیرنظامیان یا زیرساخت‌های غیرنظامی، جنایت جنگی محسوب می‌شود.

اما مشکل این‌جاست که در عمل، تشخیص میان غیرنظامیان و نیروهای نظامی همیشه ساده نیست. در جنگ جهانی دوم، نیروهای متفقین از بمباران هوایی علیه آلمان، توکیو و ژاپن استفاده کردند و صدها هزار غیرنظامی کشته شدند. این مسئله فقط به بمب‌های اتمی هیروشیما و ناکازاکی محدود نمی‌شد، بلکه

شامل استفاده از سلاح‌های متعارف نیز بود که از هواپیماها پرتاب می‌شدند و دقت چندانی نداشتند.

در مقایسه با آن زمان، امروز ارتش‌های پیشرفته به‌ویژه آن‌هایی که از پهپاد استفاده می‌کنند، به دقت بسیار بیشتری دست یافته‌اند. از این منظر در برخی موارد، تلفات غیرنظامیان در جنگ‌های شهری نسبت به گذشته کمتر شده است.

با این حال، پیچیدگی‌های تازه‌ای نیز وجود دارد. نخست این‌که گاهی از غیرنظامیان به‌عنوان سپر انسانی استفاده می‌شود. سلاح‌ها در مدارس یا اماکن مذهبی پنهان می‌شوند و این امر وضعیت را پیچیده‌تر می‌کند، زیرا یک نیروی نظامی نمی‌تواند صرفاً به این دلیل که پشت غیرنظامیان پنهان شده، از پاسخ مصون بماند. در این‌جاست که «اصل تناسب» مطرح می‌شود.

بر اساس این اصل اگر حمله‌ای به یک هدف نظامی، منجر به تلفات احتمالی غیرنظامیان شود، باید اطمینان حاصل شود که مزیت نظامی آن هدف، با میزان تلفات یا آسیب به غیرنظامیان متناسب است. اما این ارزیابی به‌هیچ‌وجه ساده نیست و به اطلاعات موجود بستگی دارد.

برای مثال، همه افراد یک منطقه را ترک نمی‌کنند زیرا برخی جایی برای رفتن ندارند و به ناچار می‌مانند. علاوه بر این، در لحظه حمله، نیروهای نظامی باید بر اساس اطلاعات محدود و در زمانی بسیار کوتاه تصمیم بگیرند.

فرض کنید یک فرمانده ارشد نظامی در زیرزمین یک ساختمان مسکونی پنهان شده و فرصت بسیار کوتاهی برای هدف قرار دادن او وجود داشته باشد. در چنین شرایطی، این پرسش مطرح می‌شود که آیا در همان زمان محدود می‌توان با اطمینان تشخیص داد غیرنظامیانی در آن ساختمان حضور دارند یا خیر.

این‌ها نمونه‌هایی از موقعیت‌هایی هستند که حتی نیروهایی که با حسن نیت تلاش می‌کنند به غیرنظامیان آسیبی نرسانند، با آن مواجه‌اند.

چالش دیگر به «اموال و زیرساخت‌های غیرنظامی» مربوط می‌شود، زیرا بسیاری از اینها کارکرد دوگانه دارند. برای مثال، شبکه برق هم می‌تواند در خدمت غیرنظامیان باشد و هم نیروهای نظامی. یا محل‌های ذخیره سوخت ممکن است هم استفاده غیرنظامی داشته باشند و هم نظامی. بنابراین همیشه روشن نیست که یک هدف، نظامی محسوب می‌شود یا غیرنظامی.

این پیچیدگی‌ها حتی در شرایطی که نیروهای نظامی قصد دارند با حسن نیت، حقوق بشردوستانه را رعایت کنند نیز وجود دارد. با این حال در بسیاری موارد، توجه کافی به حفاظت از غیرنظامیان صورت نمی‌گیرد و در نتیجه، تلفات و آسیب‌های انسانی رخ می‌دهد.

با وجود این می‌توان گفت در مجموع، امروز نسبت به گذشته به‌ویژه در مقایسه با جنگ جهانی دوم، حفاظت از غیرنظامیان تا حدی آسان‌تر شده است، زیرا سلاح‌ها دقت بیشتری دارند. در واقع جنگ مبتنی بر پهپاد که ماهیت جنگ را به‌طور قابل توجهی تغییر داده، در مقایسه با روش‌هایی مانند شلیک موشک از ارتفاع بسیار بالا، امکان حفاظت بهتر از

غیرنظامیان را فراهم کرده است.

با این حال حفاظت از غیرنظامیان در زمان جنگ همواره یک چالش باقی می‌ماند. هرچند در مواردی که نیروهای نظامی حرفه‌ای واقعاً تلاش خود را در این راستا می‌کنند، می‌توان از نوعی پیشرفت سخن گفت.

اما متأسفانه در برخی موارد اساساً اراده‌ای برای حفاظت از غیرنظامیان وجود ندارد. گاهی نیروهای نظامی عمداً به دنبال ایجاد رعب و وحشت در میان جمعیت غیرنظامی هستند تا روحیه دشمن را تضعیف کنند که این خود یک جنایت جنگی است. در چنین شرایطی، افزایش تلفات غیرنظامیان چندان دور از انتظار نیست زیرا هدف دقیقاً ایجاد همین ترس است.

در مجموع حقوق بشردوستانه بین‌المللی در تلاش است قواعد حقوقی را بر پدیده‌ای اعمال کند که ذاتاً غیرانسانی است. این امر می‌تواند ناامیدکننده باشد، زیرا با وجود تلاش‌های گسترده برای تدوین این قوانین، همچنان شاهد تلفات گسترده غیرنظامیان هستیم. با این حال من همچنان معتقدم که در این حوزه، پیشرفت‌هایی هرچند محدود حاصل شده است.

اصلی‌ترین مشکل، نقص در قوانین است یا عدم اراده سیاسی برای اجرا؟

به نظر من حقوق بین‌الملل امروز نسبت به ده، بیست یا سی سال گذشته در وضعیت افول قرار دارد. در پایان جنگ سرد، دوره‌ای شکل گرفت که در آن دولت‌های لیبرال غربی به نوعی پیروزی دست یافتند و بسیاری بر این باور بودند که این وضعیت به استقرار حاکمیت حقوق بین‌الملل منجر خواهد شد. اما در سال‌های اخیر شاهد ظهور اقتدارگرایی، ملی‌گرایی و رهبرانی بوده‌ایم که تمایلی ندارند حقوق بین‌الملل را بخش مهمی از سیاست خارجی خود قرار دهند.

با این حال من معتقدم حقوق بین‌الملل را نمی‌توان به‌طور کامل از میان برد با توجه به واقعیت انکارناپذیر وابستگی درهم‌تنیده و گریزناپذیر انسان‌ها به یکدیگر، البته اینجا تأکید می‌کنم بر«واقعیت» نه شرایط «ایده‌آل». ما امروز در یک «دهکده جهانی» زندگی می‌کنیم که در آن، حقوق بین‌الملل نقشی بسیار مهم در حکمرانی جهانی ایفا می‌کند.

نادیده گرفتن این هنجارهای بین‌المللی نیز پیامدهای اجتناب‌ناپذیری خواهد داشت؛ چه در قالب جنگ‌های تجاوزکارانه غیرقانونی، چه در قالب جنایت علیه بشریت یا نسل‌کشی. بنابراین هرچند در جهانی به‌شدت ناقص زندگی می‌کنیم، اما تجربه تاریخی دردناکی در مسیر شکل‌گیری حقوق بین‌الملل داشته‌ایم و همین تجربه، زمینه حفظ و حتی تقویت این هنجارها را حتی در دوره کنونی نیز فراهم می‌کند.

تاریخ در نهایت مسیر خود را طی می‌کند و اگرچه اکنون در دوره‌ای از افول به سر می‌بریم، اما من اطمینان دارم جامعه جهانی، به ضرورت، دوباره احیا خواهد شد و با نیرویی بیشتر به سوی نوعی جدید از حقوق بین‌الملل در عرصه حکمرانی جهانی بازخواهد گشت.

در عین حال باید افزود حقوق بین‌الملل صرفاً به اقدامات رهبران سیاسی در قالب یک مدل از بالا به پایین محدود نمی‌شود. این حوزه به آگاهی عمومی، تغییرات بنیادین در ارزش‌ها و تحول در نگرش‌ها نیز وابسته است؛ نوعی فرایند از پایین به بالا که طی آن هنجارها و ارزش‌ها در بافت اجتماعی و حتی اقتصادی جوامع نهادینه می‌شوند.

به‌ویژه اگر به جنبش‌های ضد جنگ، مبارزات علیه برده‌داری، تلاش‌ها برای برابری زنان یا جنبش‌های مرتبط با تغییرات اقلیمی نگاه کنیم، درمی‌یابیم که در نهایت این مردم هستند که با حضور در خیابان‌ها، با اعتراض، با تغییر در سبک زندگی و فرهنگ خود، این هنجارها را از چند معاهده یا بیانیه تصویب‌شده در سازمان ملل، به یک واقعیت زنده تبدیل می‌کنند.

بنابراین، این‌ها مبارزاتی طولانی، دشوار و پیچیده در بستر تاریخ هستند و نباید در دوره‌ای که ظاهراً نشانه‌هایی از افول دیده می‌شود، به‌سادگی امید را از دست داد.

نقش دیوان کیفری بین المللی در بازدارندگی از کشتار غیرنظامیان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در واقع، اثبات چنین چیزی قطعاً آسان نیست. البته عدالت زمانی می‌تواند جهانی باشد که سیاست نیز جهانی باشد. بنابراین از همان ابتدا روشن بود که نوعی تعارض یا برخورد میان سیاست و عدالت وجود خواهد داشت و ما این تعارض را نه‌تنها در مورد صدور حکم بازداشت برای رهبرانی مانند پوتین یا نخست‌وزیر اسرائیل، نتانیاهو، بلکه پیش‌تر نیز در سال ۲۰۰۹ در مورد حکم بازداشت عمر البشیر، رئیس‌جمهور سودان، به‌دلیل نسل‌کشی دارفور که متأسفانه همچنان ادامه دارد شاهد بوده‌ایم.

بنابراین هرجا که اجرای عدالت از نظر سیاسی هزینه‌زا یا نامطلوب باشد، با نوعی مقاومت در برابر نهادها به‌ویژه در حوزه دادگاه‌های کیفری مواجه خواهیم شد. با این حال باید تأکید کنم برای حفظ مشروعیت چنین نهادهایی، ضروری است که آن‌ها با بالاترین استانداردهای حرفه‌ای و اخلاقی عمل کنند و در برابر وسوسه سیاسی‌شدن مقاومت نشان دهند.

برای مثال در مواجهه با منازعاتی که به‌شدت بحث‌برانگیز هستند از جمله درگیری میان اسرائیل و حماس و در شرایطی که حجم زیادی از روایت‌های متناقض و اخبار دوقطبی وجود دارد، بسیار مهم است که دادگاه از این فضای پرتنش فاصله بگیرد و خود را درگیر این جدال‌ها نکند.

یک نهاد قضایی که مأموریتش تحقق عدالت است، باید این جرائم را به‌صورت عینی، بی‌طرفانه و مستقل بررسی کند. جمع‌آوری ادله و صدور حکم بازداشتی که بتواند در یک دادرسی کیفری تاب بیاورد و جرم را «فراتر از تردید معقول» اثبات کند، زمان‌بر است.

بنابراین دیوان کیفری بین‌المللی، یک سازمان حقوق بشری یا یک رسانه خبری نیست که هر

روز تیتر تولید کند. این نهاد باید در یک چارچوب بلندمدت درک شود؛ نهادی که بر پایه شواهد، به‌صورت بی‌طرفانه تحقیق می‌کند و تنها در مواردی حکم بازداشت صادر می‌کند که ادله کافی برای اثبات قطعی مسئولیت افراد به‌ویژه رهبران وجود داشته باشد.

به همین دلیل، به نظر من، دیوان کیفری بین‌المللی نیز باید در برابر وسوسه ورود به مناقشات سیاسی، بدون انجام تحقیقات دقیق و حرفه‌ای، مقاومت کند.

چرا بسیاری از جنایات جنگی بدون پیگرد قانونی باقی می‌مانند؟

این سؤال بسیار مهمی است، زیرا بسیاری از کشورها عضو اساس‌نامه این دادگاه نیستند و بنابراین تعهدی برای همکاری ندارند. حتی در مواردی که عضو هستند نیز، گاه به دلایل سیاسی از همکاری خودداری می‌کنند.

وقتی همه این عوامل را در کنار هم قرار دهیم و به ارتکاب گسترده جنایات جنگی نگاه کنیم، بهتر می‌توان درک کرد چرا تنها بخش بسیار کوچکی از این جنایات در عمل مورد بررسی قرار می‌گیرند. باید افزود اساس‌نامه دیوان کیفری بین‌المللی بر اصل « تکمیلی بودن یا Complementarity» استوار است. به این معنا که دادگاه‌های ملی نیز موظف به رسیدگی به جرائم بین‌المللی هستند و دیوان کیفری تنها در شرایطی وارد عمل می‌شود که این دادگاه‌ها یا توانایی رسیدگی نداشته باشند یا اراده‌ای برای آن وجود نداشته باشد.

حتی در مواردی که دیوان صلاحیت خود را اعمال می‌کند، به‌دلیل محدودیت منابع، معمولاً تنها می‌تواند تعداد محدودی از افراد که عمدتاً چهره‌های رهبری هستند و کسانی که بیشترین مسئولیت را دارند، تحت تعقیب قرار دهد.

از سوی دیگر، وقتی به جنایات علیه بشریت یا ارتکاب گسترده جنایات جنگی نگاه می‌کنیم، با مواردی مواجه نیستیم که صرفاً یک سرباز به‌طور فردی تصمیم به کشتن یک غیرنظامی گرفته باشد، یا با اعمالی استثنایی و پراکنده روبه‌رو نیستیم. بلکه با موقعیت‌هایی مواجه‌ایم که در آن یک دولت یا حکومت، به‌صورت نظام‌مند در حال اجرای سیاست ارتکاب چنین جنایاتی است.

در چنین شرایطی، هزاران و حتی ده‌ها هزار مظنون بالقوه وجود دارند. به همین دلیل، تمرکز معمولاً بر رهبران و افراد کلیدی قرار می‌گیرد و در عمل، تعقیب و محاکمه تک‌تک عاملان این جنایات اغلب واقع‌بینانه نیست.

آیا می‌توان گفت عدالت بین المللی انتخابی عمل می‌کند؟

این نیز یکی دیگر از مشکلاتی است که نه‌تنها در دیوان کیفری بین‌المللی، بلکه به‌طور گسترده‌تر در شورای حقوق بشر سازمان ملل نیز وجود دارد. این مسئله تا حدی توضیح می‌دهد که چرا، برای مثال، غزه به موضوعی محوری تبدیل می‌شود در حالی که دارفور که

از برخی جهات حتی وضعیت وخیم‌تری دارد، نادیده گرفته می‌شود. در دارفور بیش از ۵۰۰ هزار نفر کشته شده‌اند و این یک نسل‌کشیِ ادامه‌دار است اما کمتر درباره آن می‌شنویم؛ زیرا توجه به این موضوعات بیشتر بازتاب محاسبات سیاسی است تا رویکردی بی‌طرفانه به عدالت بین‌المللی.

مجموع این شرایط نشان می‌دهد که ما هنوز در مرحله‌ای نسبتاً ابتدایی از تاریخ عدالت جهانی قرار داریم. این مسیر با دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو در پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد. سپس در طول جنگ سرد، برای نزدیک به ۵۰ سال عملاً هیچ پیشرفتی در این زمینه رخ نداد. پس از آن، دادگاه ویژه‌ای برای یوگسلاوی سابق ایجاد شد که احتمالاً یکی از دلایل شکل‌گیری آن، اروپایی بودن قربانیان بود؛ اگر قربانیان اروپایی نبودند، شاید اساساً چنین دادگاهی از سوی سازمان ملل تشکیل نمی‌شد. پس از آن، دادگاه رواندا شکل گرفت و سپس دیوان کیفری بین‌المللی تأسیس شد. این روند نشان می‌دهد که ما در یک مقطع تاریخی قرار داریم که در آن، عدالت جهانی به‌تدریج و گام‌به‌گام در حال تبدیل شدن به یک اولویت است.

در پایان باید گفت که در یک جهان ایده‌آل، اساساً نیازی به این دادگاه‌ها وجود نداشت چرا که می‌توانستیم جوامع و ساختارهای حکمرانی جهانی‌ای ایجاد کنیم که پیش از آن‌که خشونت به مرحله‌ای غیرقابل کنترل برسد، از وقوع جنایات علیه بشریت و نسل‌کشی جلوگیری کنند. اگر جوامعی با ساختارهای دموکراتیک سالم، فرهنگ سیاسی پویا و پایبندی واقعی به حقوق بشر داشته باشیم، وقوع جنگ و ارتکاب جنایات گسترده، به امری استثنایی و حتی بی‌معنا تبدیل خواهد شد.

بنابراین باید به این پرسش فکر کنیم که در مواجهه با جنایات گسترده، نظام‌های قضایی تا چه اندازه قادر به پاسخگویی هستند به‌ویژه در شرایطی که حتی در بهترین حالت نیز امکان تعقیب و محاکمه تک‌تک عاملان وجود ندارد. از این رو لازم است دیوان کیفری بین‌المللی و حتی حقوق بشر بین‌المللی را در چارچوبی وسیع‌تر و پویا ببینیم؛ به‌عنوان یکی از ابزارها در کنار سایر ابزارها، برای پیشگیری از این جنایات هولناک.

آیا هنوز هم می‌توان به آینده حقوق بین المللی بشردوستانه امیدوار بود؟

پاسخ من مثبت است. محاسبات بدبینانه و محدودِ مبتنی بر منافع شخصی، نه‌تنها نادرست بلکه محکوم به شکست هستند. من اطمینان دارم آنچه امروز شاهد آن هستیم، در نهایت شکست خواهد خورد. آن‌چه اکنون می‌بینیم، اوج‌گیری ایدئولوژی‌های تفرقه‌افکن و خشونتی است که اغلب در سوی نادرست تاریخ قرار دارد. بنابراین افرادی که نیت خیر دارند نباید دچار ترس شوند بلکه باید با جدیت بیشتری تلاش کنند و برای آینده‌ای بهتر، کوشش خود را دوچندان کنند.

شکاف میان قانون و واقعیت میدان در شرایط جنگ

حفاظت ازغیرنظامیان، یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه است و اسنادی مانند کنوانسیون‌های ژنو به‌روشنی بر این موضوع تأکید دارند. اما در عمل اجرای این قواعد با موانع متعددی روبه‌روست، از مصونیت قدرت‌های بزرگ گرفته تا نبود ضمانت اجرایی برای آرای بین‌المللی و سیاسی شدن سازوکارهای حقوقی. در واقع مشکل حمایت از غیر نظامیان در جنگ‌ها کمبود قانون نیست، مشکل جایی آغاز می‌شود که قانون در برابر قدرت بی اثر شده و به سطحی نمادین تقلیل می‌یابد.

در گفت‌وگو با هوشنگ لطفی، حقوق‌دان، به بررسی این چالش‌ها پرداخته‌ایم:

آیا در قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی به حفاظت از حقوق غیرنظامیان در طول جنگ به طور صریح پرداخته شده است؟

بله، به صورت صریح و گسترده در کنوانسیون‌هایی مانند کنوانسیون ژنو سال ۱۹۴۹علی الخصوص در اصل چهارم به حمایت از غیرنظامیان پرداخته شده است. یا پروتکل‌های الحاقی بعد از آن در سال ۱۹۷۷ و حقوق عرفی بین‌الملل، موارد زیادی داریم که به طور مشخص به حقوق غیرنظامیان پرداخته شده است.

به نظر شما بزرگترین چالش‌های اجرایی شدن این قواعد بین‌المللی حقوق بشری برای حفاظت از غیرنظامیان در طول جنگ کدامند؟

به نظر من یکی از مهم‌ترین مسایلی که مانع اجرای این قوانین می‌شود، مصونیت قدرت‌های سیاسی بزرگ دنیا است، از جمله «حق وتو» در شورای امنیت. یکی دیگر از مهم‌ترین چالش‌ها این است که آرای دیوان‌ها و محاکم بین‌المللی قابل تنفیذ نیست. برای مثال در سالیان گذشته، دادگاه بین‌المللی لاهه، بنیامین نتانیاهو را به عنوان جنایتکار جنگی شناسایی کرد، اما در از جمله «اصل تفکیک»، مبنی بر این که در جنگ بین نظامیان و غیرنظامیان باید به طور مشخص تفکیک قائل شوند. «اصل تناسب»، مبنی بر ممنوعیت حملاتی که به طور نامتناسب باعث تلفات افراد غیرنظامی شود که البته در این مورد شفاف سازی نشده و دایره آن می‌تواند متغیر باشد و مشکل همین جاست که هر طرف مخاصمه می‌تواند تفسیر خودش را داشته باشد. سوم هم «اصل احتیاط» است که بر طبق آن کشورها ملزم هستند آسیب به غیرنظامیان را به حداقل ممکن برسانند. این مهم‌ترین چهارچوب حقوقی است که در قوانین بین‌المللی برای حمایت از غیرنظامیان تعریف شده است.

عمل همچنان یک مصونیت برای او وجود دارد. من نمی‌خواهم وارد جنبه سیاسی قضیه شوم، اینجا فقط از جنبه حقوقی آن صحبت می‌کنم. در واقع می‌بینیم این آرا قابل تنفیذ و پیگیری نیست. این دو عامل مهم‌ترین چالش‌هایی است که باعث زیرپاگذاشتن این اصول می‌شود. حالا بماند که سازوکار اجرایی قوی هم در دنیا وجود ندارد برای اجرایی شدن این قوانین.

مورد دیگر سیاسی شدن حقوق بین‌الملل است به این صورت که انگار بعضی‌ها از بعضی‌ها انسان‌تر هستند یا حقوق بشر برای آنها بیشتر کاربرد دارد.

مورد دیگر عدم همکاری دولت‌ها با نهادهای نظارتی است. به عنوان مثال سفر آزادانه بعضی افرادی که جنایتکار جنگی شناخته می‌شوند، آن هم به کشورهایی مانند آمریکا که قرار است مهد تمدن و دموکراسی باشند. همچنین در کنار جنگ‌های نامتقارن، ابهام در تعریف اهداف نظامی و غیرنظامی همه باعث می‌شود چالش‌ها زیادی در راه حفظ حقوق غیرنظامیان ایجاد شود.

آیا می‌توان گفت نظام حقوقی فعلی به طور عملی قادر به حفاظت از حقوق غیرنظامیان نیست و بیشتر جنبه نمادین و آرمان‌گرایانه دارد؟

به نظر من چیزی بین این دو است. یعنی از نظر حقوقی و تئوری، این قواعد شرایط و شکل حقوقی خوبی دارد هر چند کامل و بی نقص نیست، اما از نظر اجرایی با ضعف‌های بسیار جدی روبرو هستیم. چون می‌بینیم کشورهایی مثل ایران در همین جنگ‌های اخیر چقدر از روش‌های غیربشردوستانه از طریق زیرساخت‌های دوگانه و ارائه اطلاعات ضد و نقیض سعی می‌کنند واقعیت را جور دیگری جلوه دهند یا از مراکز غیرنظامی به عنوان سپر انسانی استفاده کنند. در واقع قانون وجود دارد، اگر بتواند پای‌بندی برای دولت‌های متمدن ایجاد کند. اما دولت‌هایی هم هستند که از ضعف‌های قانونی استفاده می‌کنند.

تجربه نشان می‌دهد در بعضی از موارد رأی دادگاه‌های بین‌المللی و دیوان کیفری بین‌المللی اثرگذار بوده است، اما در بعضی از جنگ‌ها به ویژه جنگ‌های معاصر می‌بینیم نقش بازدارندگی خیلی محدود شده و کاهش پیدا کرده است به نقش نمادین افراد و حقوق‌دانانی که این قوانین را تنظیم کردند اما قدرت اجرایی و سیاسی نداشتند.

آیا می‌توان گفت برخی از دولت‌ها به صورت سیستماتیک از ابهامات حقوقی برای توجیه حملات و کشتار غیرنظامیان استفاده می‌کنند؟

این موضوع در ترمینولوژی و ادبیات حقوقی بیشتر به عنوان «Lawfare» یا استفاده ابزاری از حقوق در نظر گرفته می‌شود. ما شاهد موارد بسیار زیادی از این استفاده ابزاری هستیم، حتی در تفسیر بسیار وسیع از اهداف نظامی مشروع و توجیه حملات تحت عنوان دفاع مشروع. این مساله از سمت جمهوری اسلامی هم اتفاق می‌افتد. آمریکا و اسرائیل نیز، از مفاهیمی مانند «خسارات جانبی» زیاد استفاده می‌کنند، مثلا ما می‌خواهیم مراکز نظامی را بزنیم اما شیشه‌های خانه‌های چند خیابان بالاتر هم خرد می‌شود و می‌ریزد.

کسانی که حامیان این جنگ هستند، در زوایای مختلف پشت این مفاهیم و استفاده ابزاری پنهان می‌شوند و می‌گویند اسراییل و آمریکا آمده‌اند خانه فلان سردار سپاه را زده‌اند، خوب طبیعی است که موجش آپارتمان کناری را هم تخریب کند. یا جمهوری اسلامی می‌گوید ما اسرائیل را می‌زنیم، خوب ممکن است کنارش بیمارستانی هم آسیب ببیند. این گونه رفتارها در چارچوب تفاسیر حداکثری و هدفمند صورت می‌گیرد. یعنی این‌ها می‌دانند چه می‌کنند ولی ابهام در تعریف هدف نظامی و غیرنظامی، باعث شده این امر به یک ابزار حقوقی تبدیل شود.

چه سازوکارهایی می‌توانند دولت‌ها را وادار کنند به رعایت بیشتر حقوق غیرنظامیان در طول جنگ؟

ما ابزارهای حقوقی را داریم اما مساله اصلی این است که ابزارها بیشتر وابسته به اراده سیاسی هستند تا اراده جمعی. در زیرشاخه همین مساله می‌توانیم دوباره به «حق وتو» در شورای امنیت اشاره کنیم. با نگاهی به جنگ‌های معاصر می‌بینیم فقط به دلیل همین حق وتو چه خانمان سوزی‌های رخ داده است. یعنی اگر این حق نبود شاید پشتیبانی چین و روسیه از ایران در دهه ۷۰ و ۸۰ خورشیدی اتفاق نمی‌افتاد در وتو کردن بسیاری از قطعنامه‌های شورای امنیت و در نتیجه اهرم‌های سیاسی موجود در دنیا می‌توانست علیه جاه‌طلبی‌های هسته‌ای دولت جمهوری اسلامی کار کند.

پس حق وتو واقعا یکی از چیزهایی است که دنیا را به چالش کشیده و امیدوارم روزی بشر به این بلوغ برسد که مردم این کشورها، خودخواسته خواستار پایان یافتن حق وتو شوند تا همه کشورها به اطاعت از قوانین ملزم شوند.

اما ابزارهای دیگری مانند دیوان کیفری بین المللی، تحریم‌ها یا مکانیسم‌های شورای امنیت یا فشارهای دیپلماتیک و رسانه‌ای، مستندسازی از وقایع که توسط سازمان‌های غیردولتی انجام می‌شود یا کاری که اکنون برخی رسانه‌های

مستقل در همین راستا انجام می‌دهند، باعث می‌شود حداقل فردای جنگ بتوان به سراغ افرادی رفت که حقوق غیرنظامیان را نقض کرده‌اند.

می‌توان گفت اجرای قوانین حقوق بشری تا حد زیادی به قدرت سیاسی و نظامی کشورها وابسته است و قدرت نظامی کشورها تعیین می‌کند تا چه حد در برابر جنایات جنگی پاسخگو باشند؟

بله، این مساله تا حد زیادی درست است. دولت‌های قدرتمند اصولا یک مصونیت عملی نانوشته دارند که ما در حقوق به آن «De facto immunity» یا همان مصونیت از مجازات و پیگرد می‌گوییم. دولت‌های ضعیف‌تر ممکن است این مزیت را نداشته باشند و بیشتر در معرض پیگیری قرار گیرند، اما قلدرهای دنیا این مصونیت نانوشته را دارند.

ریشه این مصونیت برای بعضی قدرت‌ها چیست؟

در واقع سازوکار دنیا بر اصول متعادلی بنا نشده است. آن‌هایی که این قوانین را نوشته‌اند بر اساس تعادل نوشته‌اند، اما آنها فقط حقوق‌دان بودند نه سیاست‌مدار. سیاست‌مداران خواه ناخواه دنیا را به سمت و سویی سوق داده‌اند که بتوانند ابزارهای حقوقی را دور بزنند یا از آنها تفاسیری به نفع خود دربیاورند. شاید جا داشته باشد این تفاسیر و قوانین حقوقی در بعضی مفاهیم بازنگری شود، زیرا این قوانین متعلق به قرن گذشته است و آن زمان بالانس قدرت در دنیا و بینش بشر نسبت به زندگی، دموکراسی، ابزارهای سرکوب دولت‌ها و ابزارهای جنگ خیلی متفاوت بود.

آن زمان شاید این «حق وتو» چیزی بود که عقل قانون‌گذاران در همین حد می‌رسید، ولی حالا لازم است اینها بازبینی شود تا از راه‌های دور زدن قانون جلوگیری شود.

وقتی یک دولت خودش درباره نقض احتمالی حقوق غیرنظامیان در طول جنگ تحقیق می‌کند، آیا این فرایند را می‌توان از نظر حقوقی معتبر دانست؟

تا حد زیادی نمی‌تواند معتبر باشد. ما نمونه‌های زیادی از این موارد دیده‌ایم که انجمن‌ها به آن اعتراض کرده‌اند. برای مثال در جریان سرنگونی پرواز PS ۷۵۲، اعتراضی که انجمن خانواده‌های قربانیان پرواز داشت این بود که مسئول رسیدگی به این قضیه، دولتی است که خودش عامل آن جنایت است و این به طور قطع باعث ایجاد تضاد منافع می‌شود.

در شرایط جنگ هم مشابه این وضعیت را

می‌بینیم که به آن «عدالت گزینشی» می‌گوییم. چون آمریکا از خودش یک تفسیری می‌دهد، ایران یک تفسیر دیگر، یا اوکراین و روسیه و هر کشور دیگری تفاسیر خود را دارند و رسانه‌های پوپولیستی هم تفاسیری را ارائه می‌کنند که مورد تایید حاکمان آن کشورها باشد و این مساله تا حدود زیادی باعث تضاد منافع می‌شود.

چرا و چگونه آسیب و تلفات غیرنظامیان عملا به بخش پذیرفته شده از هزینه جنگ‌ها تبدیل شده‌اند؟

این مساله چند عامل کلیدی دارد، انگار یک اصل نانوشته‌ای وجود دارد که «اصل تناسب» قرار است انعطاف داشته باشد. ما اصل تناسب را گذاشته‌ایم ولی دایره این اصل می‌تواند تا جایی که سیاست‌مدار بخواهد، گسترش پیدا کند. ما اصلی به نام «اصل تناسب» داریم ولی وارد دنیای نسبی شده‌ایم، یعنی هر چقدر یک سیاست‌مدار بخواهد این اصل می‌تواند کوچک و بزرگ شود و کش بیاید.

در جنگ‌های طولانی و فرسایشی که ایران استاد آن در منطقه است، وقتی جنگ طولانی شود باعث استهلاک نیروی مقابل می‌شود که این را در عراق و سوریه هم دیده‌ایم. داستان به این شکل است که در این جنگ‌های فرسایشی، فقط افراد نظامی جان خود را از دست نمی‌دهند بلکه از حواشی جنگ مانند قحطی، گرسنگی، سرمای ناشی از قطع برق و نبود سرپناه به خاطر تخریب ساختمان‌ها در طی جنگ غیرنظامیان هم جانشان را از دست می‌دهند. همه اینها تبدیل می‌شود به تفسیر زیادی منعطف از اصل تناسب که مثلا طرف مقابل، جنگ را فرسایشی کرده و این میان مردم غیرنظامی هم از تبعات جنگ آسیب می‌بینند. روایت سازی‌های رسانه‌ای هم به این تلفات دامن می‌زند و آن را کم اهمیت‌تر نشان می‌دهد. در این جنگ‌ها کمتر به حواشی آسیب‌های وارد به مردم غیرنظامی پرداخته می‌شود.

شما اشاره کردید این قواعد بشردوستانه بین‌المللی سال‌ها قبل نوشته شده و در حال حاضر با شرایط دنیا هم‌خوانی ندارد. آیا می‌توان امیدوار بود این قوانین در آینده نزدیک بازنگری شود؟

من امیدوارم روزی برسد که اصلا جنگی در دنیا وجود نداشته باشد و صلح و ثبات برای همه مردم جهان و همه جانداران شامل حیوانات و گیاهان هم روزی فرا برسد.

اما این به اراده سیاسی حاکمان بستگی دارد. امیدوارم سیاست‌مدارها سر عقل بیایند، چون تا آنها سر عقل نیایند، نمی‌گذارند این شرایط که به سود آنها است، تغییر کند.

کودکان، نخستین قربانیان خاموش جنگ

کودکان از آسیب‌پذیرترین گروه‌ها در زمان جنگ هستند؛ گروهی که نه در شکل‌گیری درگیری‌ها نقشی دارند و نه توان دفاع از خود را. با این حال بیشترین تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم جنگ را متحمل می‌شوند، از مرگ و جراحت گرفته تا محرومیت از آموزش، آوارگی، فقر و آسیب‌های عمیق روانی. قوانین بین‌المللی از جمله کنوانسیون حقوق کودک و قواعد حقوق بشردوستانه، بر لزوم حمایت ویژه از کودکان در شرایط جنگی تأکید دارند اما واقعیت‌های میدانی نشان می‌دهد که این حمایت‌ها اغلب ناکافی یا ناکارآمد است.

در بسیاری از درگیری‌ها، کودکان نه‌تنها قربانی خشونت هستند، بلکه به‌طور غیرمستقیم درگیر پیامدهای آن نیز می‌شوند از جمله فروپاشی خانواده‌ها، از دست رفتن امنیت و شکل‌گیری نسلی که با تجربه جنگ رشد می‌کند. این وضعیت پرسش‌های جدی درباره کارآمدی سازوکارهای حمایتی و مسئولیت دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی ایجاد می‌کند.

حفاظت از حقوق کودکان در جنگ، صرفاً یک تعهد حقوقی نیست؛ بلکه ضرورتی انسانی و اجتماعی است که نیازمند توجه جدی، سیاست‌گذاری مؤثر و اقدام عملی در سطح ملی و بین‌المللی است.

در این زمینه با حامد فرمند، فعال حقوق کودکان، گفت‌وگو کرده‌ایم:

کودکان در جنگ‌ها با چه نوع خشونت‌هایی مواجه می‌شوند که با سایر غیرنظامیان متفاوت است؟

در ادبیات سازمان ملل، شش خشونت بزرگ به عنوان خشونت‌های ناشی از جنگ تعریف شده است. البته می‌توان آسیب‌ها و نقض‌های حقوق دیگر را هم برشمرد که نشان می‌دهد کودکان چطور به دلیل ویژگی‌های کودکانه خود می‌توانند در معرض شدیدترین آسیب‌ها قرار گیرند.

این شش خشونت، اول شامل کشته و مجروح شدن کودکان است به دلیل محدودیت توانایی‌های جسمی و آسیب پذیری بیشتر و ارزیابی ضعیف‌تری که از خطر دارند، پس بیشتر از بزرگسالان در معرض خطر هستند.

دوم حمله به مدارس و بیمارستان‌هاست که فقط به زمان حال و آسیب دیدن کودکان اگر داخل این مراکز آموزشی و سلامتی باشند، محدود نمی‌شود. در واقع آسیب فقط منجر به وقفه کوتاه مدت دسترسی به آموزش و سلامت نمی‌شود بلکه گاهی می‌تواند بعضی از کودکان را برای همیشه از این حق اولیه شان محروم کند و کودکان دختر بیشتر در معرض این آسیب هستند.

سوم، ربوده شدن کودکان بعد از حمله و تخریب محل سکونت آنهاست یا مرگ سرپرست کودک طی حملات.

چهارم، جذب و استفاده از کودکان در مناقشات مسلحانه است که به عنوان «کودک سرباز» آن را می‌شناسیم. جذب کودکان در این شرایط ساده‌تر است به دلیل ویژگی‌های کودکانه آنان از نظر ساختار قدرت و همچنین شرایط اقتصادی و اجتماعی آنها.

پنجم، خشونت جنسی علیه کودکان است که البته محدود به کودکان دختر نیست اما آنها

بیشتر در معرض این آسیب قرار دارند. گاهی این خشونت به عنوان یک ابزار اعمال قدرت از سوی طرفین منازعه از جمله طرف پیروز به عنوان یک اهرم نمایش قدرت به کار می‌رود.

ششم، ارائه ندادن یا عدم دسترسی کودکان به کمک‌های بشردوستانه است. همه این موارد خشونت‌های جدی و مهم علیه کودکان است که به دلیل آسیب پذیری بیشتر کودکان به خصوص کودکان خردسال یا نوزادان، آنها را در معرض آسیب‌های جدی‌تر از جمله مرگ قرار می‌دهد.

آیا می‌توان گفت کودکان در عمل نسبت به سایر گروه‌ها، توسط حقوق بین الملل بشردوستانه کمتر محافظت می‌شوند؟

نمی‌توان چنین چیزی گفت. دقیقا از ۳۰ سال پیش، نماینده‌ای به عنوان نماینده ویژه سازمان ملل در امور کودکان در مناقشات مسلحانه تعریف شده است. این نهاد ویژه امور کودکان در سازمان ملل، فعالیت‌های ارزشمندی انجام داده است در زمینه ارزیابی و گزارش‌دهی سالیانه از وضعیت کودکان و ارائه راه‌کارهایی برای حمایت از آنها.

مجموعه‌ای از قوانین قبلی و تصویب پیمان نامه‌ها و سپس ارائه تفاسیر و افزودن الحاقیه اختیاری می‌تواند به حمایت از کودکان و حفاظت از آنان در جریان مناقشات مسلحانه کمک کند. اما مساله اصلی به عقیده من، قدرت‌های حاکم در جهان هستند و سواستفاده ساختاری آنها از کودکان و اعمال قدرتشان علیه کودکان. به نظر من این اراده سیاسی همراه با ناآگاهی اجتماعی نقش آفرین اصلی هستند در تضعیف قوانین حفاظت از کودکان، نه این که نهادهای بین‌المللی نقش حمایتی خود را به اندازه کافی ایفا نکرده باشند.

نقش نهادهای بین‌المللی مانند «یونیسف» در حفاظت از کودکان در عمل چقدر موثر بوده است؟

در جایی که اراده سیاسی وجود داشته یا حداقل سیاستی برای حمایت از کودکان وجود داشته است، این نهاد هم مبتنی بر تخصص و اصول به روز شده در زمینه حقوق کودک، تجربه‌های موفقی داشته در سازوکارهای نظارتی، گزارش‌دهی و مستندسازی نقض حقوق کودک در جریان مناقشات. همچنین تلاش‌های موثری داشته در ارائه مستندات و سازوکارهایی برای در نظر گرفتن حقوق کودکان در روند صلح پایدار و مسیر بازیابی اجتماعی آنها. ما انعکاس این تلاش‌ها را در گزارشات سالانه نماینده ویژه سازمان ملل در امور کودکان در جریان مناقشات می‌بینیم.

کودکان در شرایط جنگ به عنوان شاهدان و قربانیان جنگ با کدام چالش‌ها روبرو هستند؟

من برمی‌گردم به همان شش خشونت بزرگ علیه کودکان، یعنی احتمال کشته و مجروح شدن آنان بسیار بالاتر است و حمله به زیرساخت‌ها به خصوص مدارس و بیمارستان‌ها به حال و آینده کودکان لطمه جدی می‌زند و می‌تواند به حوزه های دیگری مانند خشونت جنسی یا کودک سربازی یا به کار کودک بینجامد. استفاده از

کودکان در مناقشات علاوه بر خطر مرگ و جراحت، آسیب‌های درازمدت جدی هم برای کودکان به دنبال دارد، از جمله خطر نهادینه شدن افراطی‌گری و خشونت.

از طرف دیگر در جنگ و پس از پایان آن، معمولا کودکان به جای آن که به عنوان قربانی بزرگسالانی محسوب شوند که آنها را جذب و از آنها سواستفاده کرده‌اند، به عنوان عاملان مخل امنیت یا مجرم تلقی می‌شوند. خشونت جنسی هم که می‌دانیم آسیب‌های جسمی و روانی درازمدت به دنبال دارد یا قطع کمک‌های بشردوستانه که می‌تواند به مرگ کودکان منجر شود.

در تکمیل موضوع اینجا باید اضافه کنم یک سری از کودکان بیشتر در معرض آسیب و خطر هستند یا با آسیب‌های متقاطع روبرو می‌شوند. بعضی کودکان به دلیل جنسیتشان یا هویت جنسی متفاوتشان، کودکان دارای معلولیت، کودکان اوتیستیک، کودکان دارای والد زندانی زیر حکم اعدام، کودکان متعلق به گروه‌های اتنیکی و ملیت متفاوت، کودکان بدون شناسنامه، کودکان کار، کودکان خیابان و کودکان متعلق به گروه‌های اجتماعی و اقتصادی فرودست به دلایل مختلف لایه‌های متفاوتی از خشونت و نقض حقوق را در جریان جنگ‌ها و مناقشات تجربه می‌کنند. این کودکان ممکن است نادیده گرفته شوند و آسیب پذیرتر باشند و شرایط جنگ آنها را بیشتر در معرض خطر قرار دهد یا از دسترسی به حمایت‌های مورد نیازشان محروم بمانند و تحمل شرایط برایشان سخت‌تر باشد.

چه تفاوتی میان آسیب های فوری و بلند مدت جنگ بر کودکان وجود دارد؟

مهم‌ترین آسیب‌های فوری جنگ برای کودکان همان مرگ و جراحت، اختلالات روانی، از دست دادن والدین یا سرپرست، از دست دادن محل سکونت، جابه‌جایی و مهاجرت اجباری و از دست دادن روابط آشنا و همچنین اختلال در روند تحصیل است. اما به جز حق حیات، اغلب موارد دیگر هم می‌تواند اثرات دراز مدت و ماندگار بر کودک داشته باشد. مثلا مجروح شدن ممکن است به یک معلولیت دایم منجر شود یا اختلالات روانی که به اختلال اضطراب بعد از سانحه یا اختلال ماندگار روانی موثر بر سلامت جسم کودک منجر شود. اختلال و وقفه در روند تحصیل می‌تواند به افت تحصیلی یا ترک تحصیل منجر شود و این بر آینده شغلی و حرفه‌ای در بزرگسالی و آینده کودک تاثیر خواهد گذاشت.

زیر ساخت‌هایی که از بین می‌رود می‌تواند به گسترش نابرابری و تداوم چرخه فقر و فرودستی بینجامد. برای توضیح این موارد شاید بد نباشد به اثرات جنگ بر اهداف توسعه پایدار هم اشاره کنم؛ اهدافی در راستای آموزش، برابری جنسیتی، آینده شغلی، کاهش نابرابری و صلح و عدالت. جنگ می‌تواند بر دستیابی به این اهداف در بلندمدت موثر باشد و کودک را از دستیابی به حقوقش محروم کند. این را هم اضافه کنم شکل گرفتن تاب‌آوری کودک در دوران کودکی و در مواجهه با تروماها، می‌تواند مواجهه با ترومای جنگ را در بزرگسالی دشوارتر کند.

تحلیل دقیق آسیب‌های بلند مدت و پایدار جنگ برای کودکان و تاثیر بر سلامت جسم و روان آنها برعهده روان‌شناسان است و باید از تحلیل آنها کمک گرفت به خصوص کسانی که روی موضوع ترومای جنگ از جمله جنگ هشت ساله ایران و عراق کار کرده‌اند. آنها دقیق تر می توانند از شرایط کنونی و آینده ای که درانتظار کودکان است بگویند.

باید تاکید کنم تاثیر بر تحصیل کودکان، احساس ناامنی، توقف تحصیلی، مدارس آنلاین یا قطع اینترنت که باعث می‌شود بخش زیادی از کودکان از تحصیل دور بمانند و این می‌تواند برای بعضی کودکان به قطع کامل ارتباط با مدرسه و ترک تحصیل دایم منجر شود. این موضوع به کودکان دختر معمولا بیشتر و شدیدتر آسیب می‌زند چون خانواده‌هایی که به سختی راضی شده‌اند کودکان دخترشان را در مدرسه ثبت نام کنند، ممکن است دراین شرایط بگویند آن کودک نیازی ندارد تحصیل کند و لزومی به هزینه بیشتر نیست تا نگرانی‌های بیشتری بر خانواده تحمیل کند. این مساله می‌تواند کودکان دختر را سوق دهد به کودک همسری یا آسیب‌های دیگر از جمله خشونت‌های جنسی.

آیا قوانین بین‌المللی فعلی برای حفاظت از کودکان کافی است؟ مهمترین خلأها کدام‌ها هستند؟

پاسخ دقیق به این سوال را باید حقوق‌دانان بدهند اما من فکر می‌کنم مهم‌ترین خلا که همه جا هم به آن اشاره می‌شود همان بحث ضمانت اجرایی است. اما من مایلم از بحث حقوقی عبور کنم و برگردم به زمینه‌های اجتماعی و باور عمومی درباره این موضوع. نه این که اگر باور عمومی و زمینه اجتماعی تغییر کند و آگاهی آکادمیک افزایش یابد، لزوما به متوقف شدن خشونت بی‌انجامد، اما چیزی که اکنون با آن مواجهیم استفاده ابزاری در شکل دادن به افکار عمومی است. یعنی بخش‌های مختلف از پروپاگاندای حکومتی از جمله با استفاده از رسانه‌ها بر افکار عمومی تاثیر می‌گذارند و حکومت‌ها با سواستفاده از این ابزار، خشونت علیه کودکان را توجیه می‌کنند و به شکل وسیع و شدید به خشونت علیه کودکان دست می‌زنند. ما به افزایش آگاهی عمومی نیاز داریم و تاثیر آن روی اراده سیاسی. افکار عمومی جامعه می‌تواند در مناقشات و موارد نقض قوانین بین‌المللی مداخله کرده و در اجرای قوانین بشردوستانه تاثیر داشته باشد.

چه سازوکارها یا سیاست‌هایی می‌تواند به محافظت بهتر از کودکان در جنگ منجر شود؟

آشنایی جامعه با نحوه مراقبت و حمایت از کودک و نپذیرفتن هر گونه توجیه در ارتکاب خشونت علیه کودکان بخشی است که مایلم بر آن تاکید کنم. این که می‌بینیم بعضی کشورها قوانینی دارند که آشکارا ناقض حقوق کودک است مانند قوانین مرتبط با عضویت کودکان در نیروهای مسلح یا توجیهات غیرحقوقی و بی‌دقت اما تکرار شونده برای حمله به زیرساخت‌ها یا

کشته و مجروح شدن غیر نظامیان در حمله به مدارس و کشتن کودکان همه به این موضوع برمی‌گردد. این که با وجود سابقه طولانی مدت قوانین بین‌المللی مرتبط با جنگ که دایم توسط نهادهای مختلف، کارشناسان و حقوق‌دانان تکرار می‌شود که شما نمی‌توانید کشته شدن غیرنظامیان به خصوص کودکان را به راحتی توجیه کنید، اما این توجیهات به طور دایم تکرار می‌شود، به عقیده من اهمیت و کاربرد مهم در شکل دادن به افکار عمومی است.

من تاکید می‌کنم لازم است مردم آگاه‌تر شوند و شکل دادن به افکار عمومی بسیار مهم است وگرنه حکومت‌هایی که از قدرتشان سواستفاده می‌کنند، به رغم این قوانین هم دست به نقض حقوق کودک می‌زنند. در ادامه باید اشاره کنم شنیده شدن صدای کودکان و در نظر گرفتن سازوکارهای حفاظت از کودکان در روندهای صلح می‌تواند به ما اطمینان بیشتری دهد که کودکان به آموزش، خدمات درمانی به خصوص روان درمانی، کمک‌های بشردوستانه و برنامه‌های بلند مدت بازیابی اجتماعی و خدمات حساس به جنسیت به ویژه در مورد خشونت‌های جنسی دسترسی دارند و حقوق آنها بیشتر میتواند در روند صلح محقق شود.

آیا می‌توان گفت جامعه جهانی در قبال محافظت از کودکان در جنگ‌ها شکست خورده است؟

به نظر من مشکل بتوان چنین نتیجه گیری کرد. من به فعالیت‌های موثر نهادهای بین المللی اشاره کردم. اما در کنار فعالیت این نهادها، نهادهای محلی و ملی هم موفقیت‌هایی در حمایت و محافظت از حقوق کودکان داشته‌اند، گرچه بعضی جاها نیز پس رفت داشتیم یا اصلا پیشرفتی وجود نداشته است.

به عقیده من مشکل اصلی، اراده‌های سیاسی پشت این شرایط بوده، هست و خواهد بود که در جهت خلاف حقوق بشر به طور کلان و حقوق کودک به طور خاص پیش می‌رود. اراده‌هایی که از دید من مبتنی بر نظام مردسالار و پیرپدرسالار است و مناسبات قدرت این نظام‌ها. این نظام‌ها، افکار عمومی مردم را هم از طریق روایت‌ها و ادبیات خاص خود شکل می‌دهند و بخشی از افکار جامعه را با قوانین ناقض اصول حقوق بشری و ناقض حقوق کودک خود همراه می‌کنند.

اصول و قوانین بین‌المللی و سایر مستنداتی که در راستای حفاظت از حقوق کودکان تهیه می‌شوند، هر چند ضمانت اجرایی محکمی ندارند اما به هر حال موثر بوده‌اند و کاربرد دیگرشان، آموزش و شکل دادن به افکار عمومی و انتظارات جمعی بوده‌است. بسیار مهم است که ما به این دانش رجوع کرده و از این طریق تحلیل کنیم و بر روی این بنای ساخته شده، آجر روی آجر بگذاریم و امیدوار باشیم با وجود همه جنگ‌ها و مناقشات که اولین قربانیان آن کودکان هستند، بتوانیم برای ایجاد بستر مناسب برای حمایت از کودکان قدمی برداریم.

فراتر از میدان نبرد: جنگ چگونه زندگی عادی را بازتعریف می‌کند

تجربه جنگ برای همه یکسان نیست. در حالی‌که بسیاری از روایت‌ها بر ابعاد نظامی و سیاسی تمرکز دارند، بخش بزرگی از واقعیت جنگ در زندگی روزمره غیرنظامیان جریان دارد- جایی که ناامنی، بی‌ثباتی و ازهم‌گسیختگی اجتماعی به تجربه‌ای مداوم تبدیل می‌شود. این تجربه‌ها نه‌تنها کمتر دیده می‌شوند، بلکه اغلب به‌طور نابرابر بازنمایی می‌شوند و در حاشیه روایت‌های غالب قرار می‌گیرند.

در چنین شرایطی، جنگ تنها فضاهای فیزیکی را دگرگون نمی‌کند، بلکه مفهوم «زندگی عادی» را نیز بازتعریف می‌کند. وقتی ناامنی به بخشی از روزمرگی تبدیل می‌شود، افراد ناگزیرند شیوه‌های تازه‌ای برای زیستن، برقراری ارتباط و حفظ معنا در زندگی خود پیدا کنند. این بازتعریف، اگرچه اغلب در سکوت رخ می‌دهد، اما تأثیراتی عمیق و ماندگار بر ساختار اجتماعی بر جای می‌گذارد.

گفت‌وگو با دکتر سعید پیوندی، جامعه شناس، تلاشی است برای فهم این‌که جنگ چگونه تجربه زیسته غیرنظامیان را شکل می‌دهد و چه پیامدهایی برای زندگی اجتماعی آن‌ها به همراه دارد؟

چه فرایندهایی باعث می‌شود خشونت علیه غیر نظامیان، برای عاملان جنگ قابل توجیه یا عادی تلقی شود؟

من فکر می‌کنم خشونت علیه غیرنظامیان که خیلی وقت‌ها پنهان می‌ماند، می‌تواند به عاملی برای شکل گرفتن احساسات ضد جنگ در میان افراد جوامع مختلف تبدیل شود. بنابراین برای عاملان جنگ و روایتی که از جنگ دارند، کوچک جلوه دادن یا حتی پنهان کردن این بخش از خشونت جنگ می‌تواند تبدیل به یک استراتژی مهم در رابطه با جامعه تبدیل شود.

اگر توجه کنید در جنگ‌های مختلف، طرفین درگیری سعی می‌کنند از وجود قربانیان غیرنظامی از نظر تبلیغاتی به زیان طرف مقابل استفاده کنند. یا از طریق اغراق در نشان دادن این خشونت‌ها یا برعکس با پنهان کردن آن، سعی می‌کنند چهره کریه و زشت جنگ را پنهان کنند یا دست کم تأثیرش را پایین بیاورند.

آیا می‌توانیم بگوییم در بسیاری از جنگ‌ها مرز بین نظامیان و غیرنظامیان به طور عمدی مخدوش می‌شود و خشونت‌ها کاملا محاسبه شده هستند نه تصادفی؟

بسیار سخت است این مساله را به همه جنگ‌ها و همه شرایط تعمیم بدهیم و فکر کنیم خشونت‌ها عمدی هستند. خیلی مواقع خشونت‌ها می‌توانند نتیجه بی دقتی‌ها و محاسبات نادرست باشند. به عنوان مثال وقتی شما بمبی روی مکانی می اندازید، خانه‌های

اطراف هم به شدت آسیب می‌بینند. یعنی وقتی حمله انجام می‌شود در عمل تبدیل می‌شود به خشونت علیه غیر نظامیان حتی اگر این امر در منطق، تاکتیک و استراتژی نیروی حمله کننده هم نباشد.

البته بسیار دشوار است یک جنگ فقط محدود شود به نظامیان، به خصوص وقتی این جنگ‌ها در مناطق شهری اتفاق افتد. در دوران گذشته مثلا لشکر دو طرف می‌رفتند در یک صحرا با هم می‌جنگیدند و آن‌جا غیر نظامیان حضور نداشتند، بنابراین تلفات فقط محدود می‌شد به نظامیان. در حالی که در جنگ‌هایی که به مناطق شهری و مسکونی کشیده می‌شود، درعمل اجتناب از کشتن یا آسیب زدن به غیر نظامیان یا ناممکن می‌شود یا بسیار سخت، حتی اگر در نیت عاملان جنگ هم نبوده باشد. البته بعضی وقت‌ها هم آسیب به غیرنظامیان تبدیل می‌شود به یک تاکتیک جنگی، برای ایجاد وحشت و ترس در طرف مقابل. یعنی خیلی مواقع دست کم بخشی از عملیات و کشته شدن غیرنظامیان در مناطق شهری به طور عامدانه به ابزاری تبدیل می‌شود برای ایجاد ترس یا وادار کردن طرف مقابل به عقب نشینی.

به عنوان مثال در جنگ جهانی دوم وقتی آمریکایی‌ها از بمب اتمی علیه ژاپن استفاده کردند، این بمب‌ها وقتی فرود آمدند هدف نظامی نداشتند بلکه در مناطق مسکونی و پر رفت و آمد هیروشیما و ناگازاکی فرود آمدند و هدف آمریکا فقط نابود کردن غیر نظامیان و منصرف کردن ژاپنی‌ها از ادامه جنگ بود.

ما در جنگ‌های دیگر هم مشابه این کار را گاهی می‌بینیم که می‌تواند هم عمدی باشد و هم یک گزینه انتخاب شده جنگی ازطرف یکی یا هر دو طرف درگیر جنگ برای ایجاد ترس و وحشت یا سوق دادن طرف رقیب به تسلیم شدن.

جنگ چگونه می‌تواند اعتماد اجتماعی و روابط بین افراد یک جامعه را تغییر دهد؟

از آن‌جایی که جنگ یک نوع ناامنی و ترس جمعی به وجود می‌آورد، این که افراد به طور دائم جانشان در خطراست یا با مشکلات مشترکی روبه رو هستند، این امر به طور طبیعی یک احساس همدردی و همبستگی بین افراد به وجود می‌آورد و خیلی از تفاوت‌ها کمرنگ می‌شود چون افراد چاره‌ای جز این ندارند. در شرایط جنگی برای مردم تفاوت‌ها، درگیری‌ها و برخوردهایی که شاید در شرایط عادی کاملا طبیعی به نظر می‌رسید و به طورعادی در زندگی روزمره آنها وجود داشت اغلب بی معنا می‌شود. این همبستگی عمومی می‌تواند در سطح ملی باشد یا محلی و حتی می‌تواند به سطح بسیار کوچک مانند یک محله یا یک کوچه و خیابان و حتی یک خانه تبدیل شود. این همبستگی راه حلی است ناگزیر و طبیعی برای تحمل جنگ،

تحمل ترس و تحمل مشکلات یا کمبودهایی که جنگ به وجود می‌آورد.

یکی از چیزهای دیگری که در جریان جنگ به طور طبیعی رشد می‌کند، کمک متقابل یا همکاری بین افراد است برای حل مشکلات یا پیدا کردن راه حل‌هایی که مشکلات روزمره را کاهش دهد. جنگ می‌تواند شرایط عادی که مردم به آن خو گرفته بودند و با آن زندگی می‌کردند را تغییر دهد به طوری که همبستگی، همکاری و نوعی همیاری تبدیل به یک امر کاملا اجتناب ناپذیر شود، زیرا همه در برابر مرگ، ویرانی و مشکلاتی قرار دارند که جنگ به وجود می‌آورد. به همین دلیل همبستگی و همکاری در عمل به عنوان راه حل ناگزیر به جامعه تحمیل می‌شود.

آیا خشونت مداوم یا طولانی مدت در طول جنگ‌ها و درگیری‌ها می‌تواند به عادی سازی خشونت در جامعه یا تغییر در درک عادی بودن زندگی برای مردم شود؟

در شرایطی این امر کاملا ممکن است. وقتی روزمرگی شما مختل می‌شود و حتی جان انسان کمتر از گذشته ارزش دارد، دیدن خشونت روزمره و زندگی تحت آن، دیدن خرابی‌ها و کسانی که زیر آوار می‌مانند و کسانی که با گلوله‌های جنگی کشته می‌شوند، همه این‌ها می‌تواند در بی‌ارزش کردن جان انسان نقش آفرین باشد. در چنین شرایطی رابطه افراد با خشونت می‌تواند کاملا تغییر کند.

مثلا در جریان جنگ ایران و عراق، وقتی شما سفر می‌کردید به مناطق آسیب دیده از جنگ و بمباران یا وقتی هواپیماهای عراقی به شهرها حمله می‌کردند و مناطق مسکونی را بمباران می‌کردند، در آن مناطق دیدن آن همه خشونت، دیدن جنازه انسان‌هایی که تا چند لحظه پیش زنده بودند، گاهی به نظر می‌رسید نوعی عادی‌سازی مرگ یا عادی‌سازی خشونت را به دنبال آورده است در رابطه بین افراد و همین‌طور حتی در سوگواری برای افراد.

وقتی در یک بمباران برای مثال هزار نفر، پانصد نفر یا دویست نفر جانشان را از دست می‌دهند، دیگر رابطه با زندگی، رابطه با سوگواری و رابطه با مرگ با حالت عادی متفاوت است. در حالت عادی حتی مرگ یک نفر هم می‌تواند همدردی عمیقی به وجود بیاورد ولی در زمان جنگ این همدردی کاهش پیدا می‌کند.

در واقع می‌توان گفت اگر افراد حتی در نیت و انگیزه و قصدشان هم خشونت نباشد، اما خشونت علیه زندگی و مرگ به امورعادی و پیش‌پا افتاده زندگی تبدیل می‌شود.

آوارگی، بی خانمان شدن یا مهاجرت اجباری بر اثر جنگ، چه تأثیری بر هویت

فردی و جمعی غیر نظامیان دارد؟

مهاجرت یا ترک اجباری جایی که افراد به طور طبیعی زندگی می کردند و برایشان آشنا و مأنوس بود، یک نوع بیگانگی ناگزیر و انتخاب نشده به دنبال می‌آورد. این مساله می‌تواند هم به سرخوردگی خیلی عمیق منجر شود و هم به از دست دادن هویت و آن نشانه‌هایی که به زندگی آنها معنا می‌دهد. این نوع مهاجرت‌ها به خصوص زمانی که با شتاب صورت می‌گیرد و افراد انتخاب زیادی ندارند و به دلیل ناپایدار بودن شرایط حتی نمی‌دانند کجا باید بروند یا چه مدت در یک محل خواهند ماند، تبدیل به افرادی می‌شوند که انگار ریشه در خاک آن محل ندارند، بلکه به طور موقت آنجا هستند. این موقتی بودن و نبودن رابطه عمیق با آن محل وبا افرادی که در آنجا زندگی می‌کنند، در عمل باعث قوی شدن احساس بی‌ریشگی و عدم تعلق می‌شود.

شما حتما فیلم «باشو غریبه کوچک» بهرام بیضایی را دیده‌اید. در آن فیلم بخشی از واقعیت تلخ آوارگی در زمان جنگ را می‌توان دید، بچه‌ای که از جنگ فرار می‌کند ولی حتی نمی‌داند به کجا رفته است و وارد دنیایی می‌شود که برایش نامانوس است و این احساس بیگانگی و غریبگی او را وادار به واکنش هایی می‌کند که در شرایط عادی آن را نمی‌شناخته است، واکنش‌هایی چون بی اعتمادی و مقاومت. در این شرایط اگر افرادی که آن‌جا هستند به اندازه کافی حس همدردی و کمک نداشته باشند و از شما مراقبت نکنند تا زخم‌های فیزیکی و روحی شما درمان شود و به شرایط عادی برگردید، تحمل این آوارگی وغریبگی می‌تواند بسیار دشوار باشد.

آوارگی و پیامدهای دیگر جنگ یک نوع تاب آوری را ضروری می‌کند که در همه افراد یکسان نیست و افرادی که شکننده ترهستند از نظر شخصیتی و حتی فیزیکی مانند افراد سالخورده یا کودکان که از درک این مفهوم عاجزند. بچه ها نمی‌دانند جنگ یعنی چه، نمی‌دانند چرا جنگ در گرفته، نمی‌دانند چرا عده‌ای آمده‌اند و خانه‌شان را خراب می‌کنند. حتی توضیح این مساله هم می‌تواند برای بعضی افراد گاه بسیار دشوار و حتی ناممکن باشد.

بعضی پیامدهای جنگ قابل مشاهده هستند مانند دیدن خانه‌های ویران یا کشته شدن آدم‌ها ولی خیلی از زخم‌های جنگ، رنج‌ها و شوربختی‌هایی هستند که با چشم دیده نمی‌شوند ولی انسان‌ها در درون خودشان آن را زندگی می‌کنند که گاه بعدها در زندگی‌شان به اشکال مختلف و به صورت آسیب‌های روانی پدیدار می‌شود.

می‌توانیم بگوییم تفاوت‌های جغرافیایی، فرهنگی و دینی باعث می‌شود برخی جان‌ها کم ارزش‌تر تلقی شود و واکنش کمتری را در سطح جامعه جهانی به وجود بیاورد؟

بله تا حدودی همین طور است. شما اگر به تجربه اروپا در همین سال‌های اخیر برگردید، وقتی جنگ به اروپا خیلی نزدیک بود مثل حمله روسیه به اوکراین و اشغال بخشی از این کشور، برخورد مناسبی با مهاجرین اوکراینی وجود داشت و همدردی با اوکراینی‌ها در میان خیلی از کشورهای اروپایی شکل گرفت چون در خانه مشترکشان از نظر جغرافیایی این جنگ درگرفت. در حالی که هرچه جنگ‌ها دورتر باشند می‌تواند تأثیر کمتری بگذارد روی خیلی از افکار عمومی.

یا وقتی شما به هر دلیلی تصویر منفی از جایی دارید، میزان آسیب‌ها یا کشته شدن آدم‌ها جور دیگری است یا کمتر دیده می‌شود. برای مثال ما می‌توانیم از جنگ غزه صحبت کنیم، از آن‌جایی که اسلام‌گراها یک تصویر منفی در بخش مهمی از افکارعمومی دنیا از جمله در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی یا حتی شاید جاهای دیگر دارند، در نتیجه کشتن مردم در جنگ غزه از اهمیت لازم برخوردار نبود. شاید برای همان افکار عمومی که از جنگ اوکراین یا از خراب شدن یک ساختمان یا کشته شدن چند نفر شوکه می‌شد و تحت تاثیر قرار می‌گرفت، همان همدردی یا همبستگی برای مردم غزه به هیچ وجه به وجود نمی‌آمد.

بخش بسیار مهم دیگر هم چگونه روایت کردن این جنگ‌ها است. شما می‌توانید به عنوان خبرنگار یا صاحب رسانه در بزرگ یا کوچک کردن این نوع حوادث نقش داشته باشید. یعنی بازتاب و تصویری که از حوادث جنگ منتشر یا روایتی که ارائه می‌شود به راحتی می‌تواند بر میزان تأثیرش در افکار عمومی مهم باشد.

مثلا وقتی روی یک مدرسه یا بیمارستانی بمب می‌افتد، همه دنیا می‌توانند احساس همدردی کنند چون حمله به این مکان‌ها هیچ توجیهی ندارد. بیمارستان مکانی حفاظتش شده است و در افکار عمومی دنیا حمله به آن در حالت عادی انزجار و تنفر از جنگ و عاملان جنگ به وجود می‌آورد. اما اگر شما در روایت خود بگویید در زیرزمین همین بیمارستان نیروهای نظامی یا اسلحه پنهان شده بود آن وقت افکار عمومی کمتر تحت تاثیر قرار می‌گیرد چون توجیهی ارایه می‌شود که میزان انزجار و همدردی کاهش می‌یابد.

هم دوری جغرافیایی و هم نوع روایت‌ها و اطلاعاتی که شما از آن منطقه دارید، می‌تواند تاثیر زیادی داشته باشد روی احساسات شما. مثلا وقتی محله قدیمی زندگی من مورد حمله قرار گیرد، تاثیرش برای من فرق دارد در مقایسه با حمله به جایی که اصلا نمیشناسم. یا حتی من به جایی سفر کرده‌ام و بعد می‌شنوم در

آنجا بمبی افتاده یا در جنگ ویران شده است، همدردی من برای آنجا فرق می‌کند با جایی که هیچ تصویری از آن ندارم.

در جنگ‌های مدرن امروزی، شبکه‌های اجتماعی به افزایش حس همدردی و همدلی با غیرنظامیان کمک کرده یا بیشتر باعث قطبی‌سازی و بی‌تفاوتی شده است؟

در گذشته رسانه‌های کلاسیک و سنتی مانند رادیو/ تلویزیون و روزنامه‌ها به نوعی یک منشور اخلاقی خاص داشتند که بر اساس آن منشور مثلا جنازه‌ها را نشان ندهند یا حمله به بیمارستان را به طور گسترده بازتاب دهند و روایات مختلف را ارائه داده و تلاش کنند تصویری واقع بینانه و منصفانه از جنگ عرضه کنند. در همه این موارد رسانه‌ها تعادل بیشتری در ارتباط با جنگ و پیامدها و ویرانی‌های آن به وجود می‌آوردند و نقش مهمی داشتند در به وجود آوردن احساسات ضد جنگ وعلیه خشونت جنگی. به عنوان نمونه انتشار تصاویر جنگ ویتنام در سال‌های دهه ۷۰ تاثیر مهمی داشت در شکل گرفتن انزجار جمعی از جنگ در افکار عمومی.

اما اکنون در شبکه‌های اجتماعی نوعی خودمختاری وجود دارد و افراد با توجه به انصاف خود یا جانب‌داری از موضوعی، در بزرگ جلوه دادن یا پنهان کردن یا به وجود آوردن احساسات خاص تاثیر دارند.

وضع موجود در جامعه ایرانی‌ها در جنگ اخیر بین ایران و آمریکا/اسراییل را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به نظر من در جنگ اخیر دو چیز شرایط ایران را خاص می‌کند. مساله اول نقش همین رسانه‌های اجتماعی و شبکه‌های مجازی است. وقتی تا حدود زیادی دیگر اعتمادی به رسانه‌های رسمی وجود ندارد این شبکه‌های اجتماعی در عمل جای رسانه‌ها را گرفته‌اند و افراد از این شبکه‌ها تغذیه می‌کنند به جای آن که اخبار را از منابع شناخته شده و قابل ارجاع بگیرند. در نتیجه استفاده از این شبکه‌ها در داخل ایران و بین ایرانی‌های خارج از کشور امری بسیار رایج است و افراد تکیه می‌کنند به اخباری که دراین شبکه‌ها می‌چرخد و به اشتراک گذاشته می‌شود، حتی در مورد کشته شدن این فرد یا آن فرد، یا آمار کشته شده‌ها و میزان ویرانی‌ها. در واقع همه در قبیله‌هایی هستند و فقط از چیزهایی که در قبیله خودشان به اشتراک گذاشته می‌شود خبر دارند و نمی‌دانند درقبیله های دیگر چه می‌گذرد.

مساله مهم و دردناک دوم، چند پاره شدن جامعه ایران در جریان این جنگ است. تجربه من در جنگ ایران و عراق این طور بود که به

ندرت و غیرممکن بود به فردی برخورد کنید که در مورد ظالمانه بودن آن جنگ تردید داشته باشد بلکه یک احساس همبستگی و همدردی ملی سراسری وجود داشت. مثلا زمانی که من رفتم ثبت نام کنم تا کار با اسلحه را یاد بگیرم که در صورت حمله قادر باشم در دفاع از شهر شرکت کنم، برای هفته‌ها جا نبود و باید در نوبت می‌ماندیم تا بتوانیم در یکی از این دوره‌های آموزش نظامی شرکت کنیم.

اما اکنون جامعه ایران چند پاره است، بخشی سر به آسمان دوخته بودند و می‌خواستند این جنگ اتفاق بیفتد چون فکر می‌کردند با یک جنگ کوتاه و از بین رفتن رهبران سیاسی، بلافاصله همه چیز عوض می‌شود و ما شاهد تغییرات سیاسی معنادار در ایران خواهیم بود. اما این طور نیست که فقط رهبر و فلان وزیر و شخصیت نظامی را بکشند و برای بقیه هیچ اتفاقی نیفتد. طرفداران حمله نظامی به سویه‌های بی‌رحمانه و غیرقابل کنترل جنگ بها نمی‌دادند. طرفداران حکومت هم که با جنگ مخالف بودند و عده دیگری هم با بیم و ترس نگران عواقب جنگ بودند.

پس ما جامعه‌ای داریم که چند پارچه است و هنوز هم این وضعیت ادامه دارد و همین باعث می‌شود برای عده‌ای از ایرانی‌ها، کشته شدن این سردار و شخصیت سیاسی یا سپاهی‌ها و بسیجی‌ها به هیچ وجه منفی تلقی نشود و حتی خوشحال هم باشند و به هم تبریک گویند. در مقابل کسانی هم گریه و زاری کنند و ناراحت باشند از این اتفاقات.

این وضعیت چند پاره در تجربه تاریخی کشور خودمان یا کشورهای دیگر هیچ وقت تا این اندازه حاد نبوده، به طوری که گاهی شما حیرت می‌کنید از کامنت‌های زیر بعضی از پست‌هایی که به اشتراک گذاشته می‌شود، انگار با مردم چند کشور متفاوت سروکار دارید نه مردم یک کشور زیر جنگ و این برمی‌گردد به همه اتفاقاتی که در کشور ما در طول این چند دهه اخیر رخ داده است. این جداسازی‌ها و خشم و سرخوردگی‌های عمیقی که در جامعه ما انباشته شده، باعث شد عده‌ای فکر کنند راه حل همه اینها جنگ است. در عوض عده‌ای هم سفت و سخت، بی‌رحمی‌ها و ابعاد منفی چنین حکمرانی را نبینند و این چنین چند دستگی و بیگانگی بین خود مردم و بین بخشی از مردم و حکومت به وجود بیاید.

تاثیر این نوع حکمرانی را به وضوح در شبکه‌های مجازی می‌بینیم. اکنون درمقایسه با جنگ عراق که من خودم شاهد آن بودم، یک دره و شکاف عمیق وجود دارد که نشان دهنده همه اتفاقات این ۴۷ سال اخیر در ایران است.

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

سازمان حقوق بشر ایران/ محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تماس با مجله: mail@iranhr.net